



بررسی آزادی و اختیار انسان در نهج البلاغه و مثنوی معنوی

سیامک سعادت

دانشجوی دکتری دانشگاه تهران

مرتضی قبادی اصل

دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی واحد خلخال

چکیده

آزادی چه در بعدی فردی و بعد معنوی و چه در بعد اجتماعی آن، برای رسیدن به کمال و مرحله نهایی خلقت انسان است. از نظر فلسفی علت اینکه انسان اصالتاً مختار و آزاد آفریده شده، این است که این موجود مختار و آزاد با کمال عقل و اندیشه پاک و صاف خود که مرتبط با فطرت الهی و پاک اوست، راه صحیح و هدایت را از گمراهی‌ها، تشخیص داده و آن را انتخاب کند و به سعادت دنیا و آخرت نایل شود. از منظر نهج‌البلاغه آزادی و آزادگی، رها شدن از تعصبات و وابستگی‌ها و تعلقات دنیایی و درجه‌ای بالاتر برای وارستگان واقعی، حتی وارستگی از تعلقات اخروی و عروج انسان به تکامل و سعادت است و تقوای الهی هم کلید هر گونه آزادگی و وارستگی است. مولوی نیز آزادی را وسیله‌ای برای کشف خلاقیت‌های بشر می‌داند؛ وسیله‌ای که او را اجازه می‌دهد به هر دریچه‌ای سرک بزند و با کشف رموز هستی همان‌گونه که بهتر می‌داند، بیندیشد و زندگی کند. حقیقت مطلب این است که مولوی نه جبری است و نه اختیاری محض (تفویض) بلکه او پیرو مکتب وسط و اعتدال بوده و به پیروی از قرآن کریم که هم آیات جبری دارد و هم اختیاری، وی نیز هم آیات جبری و هم ایاتی مربوط به اختیار انسان دارد. در مورد جبر هم مولوی معتقد است که بهترین نوع جبر، عارفانه‌ترین آن است. جبر عارفه، رسیدن به مرحله‌ای از کمال است که آدمی خود را محصول و منظور حضرت حق بداند. از حقایق عالم آگاه شود و به اسرار حوادث پی ببرد. نیل به این مرحله هزاران زحمت و سال‌ها تلاش و کوشش شبانه‌روزی لازم دارد.

کلیدواژه‌ها: آزادی و اختیار، نهج البلاغه، امام علی(ع)، مولوی، جبر.

مقدمه

مسئله جبر و اختیار و این‌که آیا در واقع امر، انسان به معنی واقعی کلمه، موجودی مجبور است یا مختار، از نکاتی است که در طول تاریخ فلسفه، اندیشمندان بزرگی را سردچار آن می‌بینیم و در ادیان مختلف نیز از نکاتی‌ست که بحث فراوانی را پیرامون خود به راه انداخته و هر کس به گونه‌ی تلاش داشته تا به حل این نکته با توجه به بعضی از مسایل دیگر که در این امر دخیل می‌نمایند، بپردازد. به طور مثال در گستره ادیان الهی، پرداختن به این مساله، اندیشمند دیندار را وادار می‌کند تا به بعضی از صفات ذاتی خداوند مانند علم، قدرت و عدالت نیز نظری داشته باشد و بحث جبر و اختیار را همراه با تفکر درباره این صفات خداوند مورد تحلیل و بررسی قرار دهد.

دلایل، استدلالها برهانهای گوناگونی برای انسان مختار عرضه شده و او مختار و آزاد است که یا راه رشد و هدایت را برگزیند یا راه گمراهی و ضلالت را؟ او آزاد در انتخاب است ولی یکی به سعادت و کمال منتهی می‌شود و دیگری به شقاوت و سقوط در حسیض حیوانیت و حتی بدتر از آن، چرا که وجه امتیاز انسان با غیر خود، در اصل اصیل «اختیار و آزادی» است البته آزادی توأم با مسئولیت، او می‌تواند راه رشد را انتخاب کرده و از ملاتکه هم بالاتر رود و یا اینکه راه کج و گمراهی را اختیار کرده و به پائین‌تر از چهارپایان هم سقوط کند، نتیجه این که آزادی در تمام ابعاد آن نه به این معنی است که هر کسی هرگونه که خواست و دوست داشت عمل کرده و انتخاب کند و در هر حال هم به سعادت و کمال برسد، بلکه راهها و مقصدها واضح و روشن است و رونده مختار و آزاد.

آزادی و اقسام آن:

آزادی در مکاتب مختلف بنا بر انسان‌شناسی و جهان‌بینی آن مکتب تعاریف گوناگونی دارد. مکاتب مختلف گاه آزادی را مطلق فرض کرده‌اند و گاه انسان را فاقد هرگونه آزادی معرفی می‌کنند. بدون تردید اسلام به منزله یک مکتب حیات‌بخش، که ضامن سعادت دنیا و آخرت پیروان خویش است، نمی‌تواند در باب "آزادی" و حدود آن سخنی نگفته باشد. برای یافتن جایگاه آزادی در این نظام



فکری و سیاسی، باید مفاهیمی وابسته به این مفهوم را مورد توجه قرار دهیم؛ چرا که غفلت از این کلی‌نگری، درک نادرست این مقوله مهم و حیاتی را موجب خواهد شد.

آزادی، عبارت است از «حقی که به موجب آن، انسانها بتوانند استعدادها و توانایی‌های طبیعی و خدادادی خویش را به کار اندازند» (حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج اول، ص ۱۹۶)

هر موجود زنده ای که می‌خواهد راه رشد و تکامل را طی کند، یکی از احتیاجاتش آزادی است و در این میان انسان و رشد و پرورش او نیازمند برخورداری از آزادی و مواهب آن است. «انسان‌های آزاد انسان‌هایی هستند که با موانعی که در جلوی رشد و تکاملشان هست مبارزه می‌کنند. انسان‌هایی هستند که تن به وجود مانع نمی‌دهند» (شهید مطهری، ۱۳۷۲، ص: ۱۶)

انسان، گذشته از آزادی‌هایی که گیاهان و حیوانات به آن نیازمندند، یک سلسله نیازمندی‌های دیگری هم دارد. «یک نوع آزادی اجتماعی است. یعنی بشر باید در اجتماع از ناحیه سایر افراد اجتماع آزادی داشته باشد، دیگران مانعی در راه رشد و تکامل او نباشند، او را محبوس نکنند، به حالت یک زندانی در نیاروند که جلوی فعالیتش گرفته شود، دیگران او را استثمار نکنند، استعباد نکنند» (همان، ص: ۱۶)

نوع دیگر آزادی، آزادی معنوی است که بیشتر از هر چیز دیگر ارزش دارد. آزادی اجتماعی بدون آزادی معنوی میسر و عملی نیست و درد امروز جامعه بشری این است که می‌خواهد آزادی اجتماعی را تأمین کند ولی به دنبال آزادی معنوی نمی‌رود. «این آزادی همان است که در زبان دین، "تزکیه نفس" و "تقوا" گفته می‌شود» (همان، ص: ۲۱)

آزادی‌های انسان خواسته یا ناخواسته، از چند جهت محدود می‌شود؛ و او نمی‌تواند این محدودیت‌ها را از پیش روی بردارد، ولی این امکان وجود دارد که تا حدودی با استفاده از خرد و دانش از یک سو و بهره‌گیری از نیروی اراده و راهنمایی‌های امام از سوی دیگر، تغییراتی در بعضی از این عوامل محدود کننده ایجاد کند و آنها را با خواسته‌های خویش منطبق سازد و سرنوشت خویش را در دست گیرد.

بهترین روش پاسخ‌گویی به سوال‌هایی با موضوع آزادی، مراجعه به منابع مهم اسلامی به خصوص کتاب نورانی نهج البلاغه است. در کنار نهج البلاغه، به بررسی مفهوم آزادی در یکی از برترین منظومه‌های عرفانی ادب فارسی، مثنوی مولوی می‌پردازیم.

بحث و بررسی

آزادی در نهج البلاغه:

امام علی(ع) در گفتار و رفتار خود، آزادمنشی و حریت را به مردم آموخته و اختیار انسان را در سخن و کردار یادآور شده و پاداش و جزا در آخرت را نیز در راستای افعال اختیاری و آزادانه انسان ارزیابی کرده است. حضرت در خطبه اول نهج البلاغه داستان آفرینش انسان را بیان می‌کند. انسان در بهشت از آزادی برخوردار بود: ... أَسْكَنَ سِنْحَانَةَ آدَمَ دَارًا أَرْغَدَ فِيهَا أَعِيشَةً وَأَمِنَ فِيهَا مَحَلَّةً وَ حَذْرَةَ إِبْلِيسَ وَ عِدَاوَتَهُ. . . (نهج البلاغه، صبحی صالح، ص: ۴۳) گفتیم ای آدم تو و همسرت حوا بهشت را جای خود قرار دهید و از نعمتهای آن با خوشحالی تمام هر چه خواهید بخورید و نزدیک این درخت نروید که اگر رفتید از ستمکاران باشید) و از شیطان و دشمنی او ترسانیدش. . . (شرح نهج البلاغه فیض الاسلام، ص: ۳۲)

ای آدم و حوا! شما آزادید تا از تمام نعمتهایی که در بهشت برایتان نهاده‌ام استفاده کنید؛ ولی هرگز به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید شد. پس خداوند علیرغم آزادی‌هایی که در اختیار انسان قرار داده بود، محدوده‌ای برای او قرار داد که تخطی از آن جایز نبود. به عبارت دیگر انسان در بهشت دارای آزادی مطلق نبود و خداوند حدودی برای او قرار داده بود که از آن تجاوز نکند.

امام علیه السلام در پاسخ به یکی از سپاهیان در سفر شام که می‌پرسد: آیا رفتن ما به شام به قضا و قدر الهی است؟ قائل شدن به جبر و قضا و قدر حتمی (عدم اختیار و آزادی) را نفی می‌کنند. . . وَ يَحْكُمُ لَعَلَّكَ ظَنَنْتَ قَضَاءَ لَزَامًا وَ قَدْرًا حَاتِمًا لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَيَبُلُّ الثَّوَابَ وَ الْعِقَابَ وَ سَقَطَ الْوَعْدُ وَ الْوَعِيدُ إِنَّ اللَّهَ سِنْحَانَةُ أَمْرٍ عِبَادَةَ تَخْيِيرًا وَ نَهَاهُمْ تَحْذِيرًا وَ كَلَّفَ يَسِيرًا وَ لَمْ يَكْلَفْ عَسِيرًا وَ أَعْطَى عَلَى الْقَلِيلِ كَثِيرًا وَ لَمْ يَعْصِ مَغْلُوبًا وَ لَمْ يَطْعَ مَكْرَهًا وَ لَمْ يُرْسِلِ الْإِنْبِيَاءَ لَعِبًا وَ لَمْ يَنْزِلِ الْكُتُبَ لِلْعِبَادِ عِبَاءً وَ لَمْ يَخْلُقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا _ ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا قَوْلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ. (نهج البلاغه، صبحی صالح، ص: ۴۸۱)



اگر افعال و حرکات ما از روی جبر و قضای حتمی باشد و ما آزاد و مختار نباشیم در این صورت، پاداش و کیفر دادن باطل و وعده و وعید به ثواب و عقاب هم بی‌مورد است، اما خداوند متعال بندگان را آزاد و مختار آفریده و اساساً امر و نهی الهی و طاعت یا معصیت خداوند همه بر مبنای اختیار و آزادی انسان‌هاست از همین‌روست که خداوند متعال رسولان و پیامبرانی را با کتب آسمانی فرستاد تا انسان‌ها را هدایت کنند.

"خداوند سبحان بندگان را امر کرده با اختیار و نهی فرموده با بیم و ترس (از عذاب) و تکلیف کرده (به کار) آسان (که به رغبت انجام دهند) و دستور نداده (به کار) دشوار (تا در انجام آن مجبور نباشند) و کردار اندک را پاداش بسیار عطا فرموده (که این خود لازمه اختیار داشتن است) و او را نافرمانی نکرده‌اند از جهت اینکه مغلوب شده باشد (زیرا بر بندگان قاهر و غالب می‌باشد) و فرمانش را نبرده‌اند از جهت اینکه مجبور کرده باشد (بلکه همه را اختیار داده و اسباب هر کار را آماده ساخته است) و پیغمبران را از جهت بازی نفرستاده (بلکه آنها را فرستاده تا اطاعت کنندگان را به بهشت مرده داده و نافرمانان را از دوزخ بترسانند) و کتابها (مانند توره و انجیل و قرآن) را برای بندگان بپیوده نفرستاده (بلکه آنها را فرستاده تا بدستور خدا آشنا باشند) و آسمان‌ها و زمین و آنچه در آنها است را بی‌جا نیافریده (بلکه همه آنها را به حکمت آفریده، پس چگونه می‌شود که حکیم درست کردار کسی را مجبور سازد". (شرح نهج البلاغه فیض الاسلام، ص: ۱۱۲۱)

لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا. . . (نهج البلاغه، صبحی صالح، ص: ۴۰۱) برده و عید دیگری مباش، در حالی که براستی خداوند تو را آزاد قرار داده است. . .

مخاطب سخن امام (ع) عموم مردم‌اند تا بدانند که همه‌شان آزادند فقط خودشان حق دارند راه و روش خود را انتخاب کنند و این به اراده خود آنان است که بر مبنای اصل اصیل آزادی بمانند و یا آن را پامال کرده و به بردگی دیگران درآیند زیرا آنان واقعاً و قانوناً آزاد هستند و کسی حق ندارد این آزادی را از آنان سلب کرده و یا مدعی شود آن را او بخشیده و یا اعطا کرده است. امام علی علیه السلام در نامه به مالک اشتر می‌فرماید:

... "أَمْرَةٌ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ إِتْيَارِ طَاعَتِهِ وَ اتِّبَاعِ مَا أَمَرَ بِهِ فِي كِتَابِهِ مِنْ فَرَائِضِهِ وَ سُنَنِهِ الَّتِي لَا يَسْعُدُ أَحَدٌ إِلَّا بِاتِّبَاعِهَا وَ لَا يَشْقَى إِلَّا مَعَ جُحُودِهَا وَ إِضَاعَتِهَا وَ أَنْ يَنْصُرَ اللَّهُ سَبْحَانَهُ أَيْدِيَهُ وَ قَلْبَهُ [بِقَلْبِهِ وَ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ فَإِنَّهُ جَلَّ أَسْمَهُ قَدْ تَكْفَلَ بِنَصْرِهِ مِنْ نَصْرَةٍ وَ إِعْزَازٍ مِنْ أَعْزَةٍ وَ أَمْرَةٍ أَنْ يَكْسِرَ [مِنْ نَفْسِهِ عِنْدَ] نَفْسِهِ مِنَ الشَّهْوَاتِ وَ [يَنْزِعَهَا] بِزَعْمِهَا عِنْدَ الْجُمُوحِ". . . (نهج البلاغه، صبحی صالح، ص: ۴۲۶)

"امر می‌نماید او را به پرهیزکاری و ترس از خدا، و برگزیدن فرمان او، و پیروی از آنچه در کتاب خود (قرآن کریم) بآن امر فرموده از واجبات و مستحبات که کسی نیک‌بخت نمی‌شود مگر به پیروی از آنها، و بدبخت نمی‌گردد جز به زیر بار نرفتن و تباہ ساختن آنها، و اینکه (دین) خداوند سبحان را بدل و دست و زبان یاری کند (بدل ایمان و باور داشته و به دست از دشمن جلو گیرد و به زبان امر به معروف و نهی از منکر نماید) زیرا خداوندی که برتر است نام او ضامن گشته که یاری کننده خود را یاری کند، و ارجمند داننده‌اش را ارجمند فرماید.

و او را امر می‌فرماید که نفس خود را هنگام شهوات و خواهشها فرو نشاند، و هنگام سرکشیاها آنرا باز دارد (تا عنان بدست او نیافتاده و در سختیهایش نیافکند)" (شرح نهج البلاغه فیض الاسلام، ص: ۹۹۳)

پاداش و جزای اخروی که در سخن حضرت آمده است، نشانه دیگری از آزاد بودن فرد است؛ انسان مختار است که عمل نیک انجام دهد و در قبال آن پاداش بگیرد و یا این که از آن سر باز زند و مجازات شود. زیرا هیچگاه بر عملی اجباری پاداش یا مجازات تعلق نمی‌گیرد؛ پاداش و جزا زمانی معنا می‌یابد که انسان آزاد باشد از بین دو راه، راه صحیح را انتخاب کند و پاداش یابد و یا راه خطا رود و مستحق جزا شود.

امام علی علیه السلام در این خطبه یکی از انواع آزادی‌های اجتماعی یعنی آزادی بیان را تفسیر می‌نماید. شخصی حضرت را با عبارات غلیظ و مدحی، ثنا گفت آن گاه امام فرمودند: "فَلَا تَكَلِّمُونِي بِمَا تَكَلِّمُ بِهِ الْجَائِرَةَ وَ لَا تَحْفَظُوا مِنِّي بِمَا يَتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ وَ لَا تَخَالِطُونِي بِالْمَصَانِعِ وَ لَا تَغْتَابُونِي بِسِتْنَقَالٍ فِي حَقِّ قَبِيلِ لِي وَ لَا التَّمَسَّ بِإِعْظَامِ لِنَفْسِي فَإِنَّهُ مِنْ اسْتَنْقَالِ الْحَقِّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوْ الْعَدْلُ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ كَأَنَّ الْعَمَلَ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ. فَلَا تَكْفُوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقِّ أَوْ مَشُورَةٍ بِعَدْلِ فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أَخْطِئَ وَ لَا مِنْ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي إِلَّا أَنْ يَكْفِي اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكَ بِهِ مِنِّي فَإِنَّمَا أَنَا وَ أَنتُمْ عِبِيدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَأَنَّ رَبَّ غَيْرَهُ يَمْلِكُ مِنَّا مَا لَا

هوای نفس و دوم آرزوی بی شمار، اما پیروی از هوای نفس شخص را از راه حق باز می‌دارد، و آرزوی بی‌حساب آخرت را از یاد می‌برد. (شرح نهج البلاغه فیض الاسلام، ص: ۱۲۸)

چرا حضرت از بین تمام خطرانی که یک فرد را تهدید می‌کند و زمینه انحراف او را به وجود می‌آورد، ترسناک‌ترین آن را پیروی از هوای نفس معرفی می‌کند؟ این بیانگر اهمیت مطلب است؛ وقتی انسان بنده و اسیر هوای نفس شود، آزادی درونی خود را از دست می‌دهد و در نتیجه به راحتی آزادی اجتماعی خود را نیز تحت غلبه عوامل بیرونی - مثل استبداد - از دست می‌دهد.

راهکارهای علی (ع) برای نایل شدن به آزادی معنوی:

فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ مِفْتَاحُ سَدَادٍ وَ ذَخِيرَةٌ مَعَادٍ وَ عِتْقٌ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ وَ نَجَاةٌ مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ بِهَا يَنْجَحُ الطَّالِبُ وَ يَنْجُو الْهَارِبُ وَ تَنَالُ الرَّغَائِبُ (نهج البلاغه، صبحی صالح، ص: ۳۵۲) همانا تقوی (ترس از خدا) کلید درستی کردار و اندوخته قیامت و موجب رهایی و آزادی از هر گونه بندگی و رهایی از هر تباهی است.

فَقَطِّعُوا عِلَاقَ الدُّنْيَا وَ اسْتَظْهِرُوا بِرَّادَ التَّقْوَى (همان، ص: ۳۲۱) پس وابستگی‌های خود را به دنیا ببرید و پرهیزگاری را پشتیبان خود کنید و مانند توشه‌ای همراه خویش برید.

إِزْهَدْ فِي الدُّنْيَا يَبْصُرْكَ اللَّهُ عَوْرَاتِهَا وَ لَا تَغْفُلْ فَلَسْتَ بِمَعْقُولٍ عِنَكَ (همان، ص: ۵۴۵) خواهان دنیا میباش (واسته از دنیا باش) در این صورت خداوند، زشتی‌های آن را به تو نمایان خواهد کرد.

مدار و محور دلبستگی و بندگی و بردگی و یا آزادی و آزادگی، دنیا و تعلقات دنیا و دل سپردن به آن و برگزیدن خوشی‌های آنست و آزادگی، عدم دلبستگی به تعلقات دنیوی است، حال ممکن است، شبهه رهبانیت و عزلت از دنیا و عدم استفاده از آن به ذهن خطور کند اما منظور از دنیا، این جهان و یا این روزگار نیست بلکه هم‌چنان که اسم آن بر مسمی است، دلبستگی به خوشی‌های گذرا و تعلقات آن و دل سپردن به زشتی‌ها و دونه‌ها در مقابل امکان استفاده‌های درست و اصولی و بهتر از دنیا و روزگار است. آزادی و اختیار انسان در مثنوی:

برای بررسی مفهوم آزادی و اختیار انسان، ابتدا باید نظر فرق اسلامی درباره این مفاهیم را بیان کنیم:

نظر معتزله: انسان مختار و مستقل در فعل است و قدرت آدمی که آن را "قدرت حادثه" می‌نامند برای حصول کفایت می‌کند.

نظر جبریان: آدمی هیچ گونه تاثیری در این‌گونه اعمال ندارد و حرکات انسان مانند حرکات در خانه است که آنرا می‌بندند و می‌گشایند بی آنکه در خانه تاثیری داشته باشد یا سنگی که آن را از بالا به زیر افکنند که این فرو افتادن بدان سنگ مربوط نیست ابوالحسن اشعری با توجه به آیات قرآنی و احادیث نبوی و سخنان صحابه راه دیگری پیمود و آن راه میان جبر و اختیار بود که به آن کسب می‌گویند. (شرح مثنوی فروزانفر، جلد ۲، ص: ۵۶۴)

نظر شیعه: وقتی از ائمه اطهار در خصوص جبر و اختیار سؤال کردند، جواب فرمودند که: نه جبر مطلق درست است و نه اختیار مطلق (تفویض)؛ بلکه چیزی بین این دو درست است. "قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ وَ لَكِنْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ" مولوی معتقد به آزادی اراده و مخالف جبر است و عرفان او عرفان حرکت و تکاپو است.

"مولوی همان‌طور که عقیده جبریان را باطل می‌داند، اعتقاد قدریه و قول به تفویض و اختیار مطلق درست را هم ابطال می‌کند، او معتقد است که افعال انسان نه به طور جبر صرف است و نه اختیار محض، بلکه حالت مابین جبر و اختیار است و در این مسئله اعتقاد او به مفاد آیه «ما رمیت اذ رمیت» است که پیشوای فکر و شعار مسلک و طریقت اوست. " (همایی، ۱۳۸۱، ص: ۹۴) بنا به گفته او سرنوشت انسان جهاد یا سعی و عمل و مجاهده است و درباره این که سرنوشت انسان منوط به کوشش اوست به صورت‌های مختلف در مثنوی آورده است:

لیس للانسان الا ماسعی

در ترازوی خدا موزون بود

بی خود و بی اختیار آنگاه شوی.

قدره‌مت باشد آن جهد و دعا

ذره ای گر جهد تو افزون بود

جهد کن کز جام حق یابی نوی

(دفتر چهارم، ۲۹۱۳-۲۹۱۱)

وقتی حیوان خوابیده باشد اختیاری ندارد ولی وقتی بیدار شود اختیارش نیز بیدار می‌شود. از میان غذای متنوع هر حیوانی غذای مناسب با ذائقه خود را انتخاب و اختیار می‌کند. آدمی نیز چنین است؛ از میان چندین چیز متفاوت یکی را اختیار می‌کند.



تا ندید او یوسفی کف را نخست
 روش دهد آن که بر و بالی گشود
 چون بجنبد گوشت گریه کرد مو
 همچو نفخی ز آتش انگیزد شرار
 شد دلاله آردت پیغام ویس
 اختیار خفته بگشاید نورد
 عرضه دارد می‌کند در دل غریو
 زانک پیش از عرضه خفته‌است این دو خو
 بهر تحریک عروق اختیار
 اختیار خیر و شرت ده کسه

(دفتر پنجم، ۲۹۸۴_۲۹۷۵)

اختیار اندر درونت ساکن است
 اختیار و داعیه در نفس بود
 اسب هم هوهو کند چون دید جو
 دیدن آمد جنبش آن اختیار
 پس بجنبد اختیارت چون بلیس
 چون که مطلوبی برین کس عرضه کرد
 و آن فرشته خیرها بر رغم دیو
 تا بجنبد اختیار خیر تو
 پس فرشته و دیو گشته عرضه‌دار
 می‌شود ز الهام‌ها و وسوسه

دلایل مولوی در اثبات اختیار و ابطال جبر:

آمدن پیامبران متعدد:

مومنان را ز انبیا آزادی است.
 نام خود با آن علی مولا نهاد
 این عم من علی مولای اوست
 بند رقیبت ز پایت بر کند
 همچو سرو و سوسن آزادی کنید.

(دفتر ششم، ۴۵۴۱_۴۵۳۷)

چون به آزادی نبوت هادی است
 زین سبب پیغمبر با اجتهاد
 یعنی هرکس را منم مولا و دوست
 کیست مولا، آن که آزادت کند
 ای گروه مومنان شادی کنید

دلیل وجدانی:

که بشر خود به خود اختیار در خود احساس می‌کند
 اختیاری هست مارا در جهان
 اختیار خود ببین جبری منو

حس را منکر نتانی شد عیان
 ره رها کردی به ره آ، کج مرو.

(دفتر پنجم، ۲۹۶۸_۲۹۶۷)

دلیل تردید و تردد در امور:

یعنی همین وجود حالت تردید در انسان که فلان کار را انجام بدهم یا ندهم دلیل است بر این که برای خود اختیار اثبات و احساس می‌کند

این که فردا این کنم یا آن کنم این دلیل اختیار است ای صنم.

(دفتر پنجم، ۳۰۲۵)

انسان در امور غیر ممکن و خارج از طاقتش حالت تردید پیدا نمی‌کند مثلا هرگز فکر نمی‌کند که به هوا بپرم یا کوه سنگین را بایک دست از جای بکنم. همچنین در امور تکوینی که تحت اختیار بشر نیست هرگز حالت تردید فعل و ترک دست نمی‌دهد مثلا هرگز فکر نمی‌کند که قد خود را بلند و کوتاه کنم یا نکنم و یا به جای دوجشم چهارچشم داشته باشم یا نداشته باشم

سنگ را هرگز نگوید کس بیا
 آدمی را کس کجا گوید بپر
 وز کلوخی کس کجا جوید وفا
 یا بیا ای کور در من در نگر

(دفتر پنجم، ۲۹۶۹_۲۹۶۸)

تفاوت واضح و آشکار مابین حرکت دست مرتعش که مرض رعشه دارد و بی اختیار دست او می‌لرزد، با حرکت دست کاتب که قلم به دست می‌گیرد و با اختیار می‌نویسد:



دست کان لرزان بود از ارتعاش
 هر دو جنبش آفریده حق شناس
 و آنک دستی تو بلرزان ز جاش
 زان پشیمانی که لرزانیدیش

(دفتر اول، ۱۴۹۹_۱۴۹۶)

حالت ندامت و پشیمانی که بعد از افعال زشت قبیح بر مادمست می‌دهد دلیل اختیار است:

عدل قسام است و قسمت کردنی است
 جبر بودی کی پشیمانی بدی
 ای عجب که جبر نی و ظلم نیست
 ظلم بودی کی نگهبانی بدی تو

(دفتر چهارم، ۱۶۴۴_۱۶۴۳)

حالت خجلت و شرمساری که از فعل قبیح بر انسان عارض می‌شود دلیل بر اختیار است:

زاری ما شد دلیل اضطرار
 گر نبودی اختیار این شرم چیست
 خجلت ما شد دلیل اختیار
 وین دریغ و خجلت و ازرم چیست

(دفتر اول، ۶۲۲_۶۲۱)

پیدا شدن حالت خشم و کینه و غضب بر افعال و اقوال دیگران:

خشم در تو شد بیان اختیار
 گر شتربان اشتری را می‌زند
 خشم اشتر نیست با آن چوب او
 همچنین سگ گر بر او سنگی زنی
 سنگ را گر گیرد از خشم توست
 عقل حیوانی چو دانست اختیار
 تا نگویی جبریانه اعتذار
 آن شتر قصد زنده می‌کند
 پس ز مختاری شتر بردست بو
 بر تو آرد حمله گردد منشنی
 که تو دوری و ندارد بر تو دست
 این مگو ای عقل انسان شرم‌دار

(دفتر پنجم، ۳۰۵۴_۳۰۴۹)

تعلیم و تربیت، دلیل اختیار است:

تعلیم و تربیت در سطوح مختلف و به شیوه‌های گوناگون دلیل محکمی بر اختیار آدمی است. زیرا در تعلیم و تربیت یاد دادن بایسته‌ها و شایسته‌ها و عمل به آنها و دور ساختن از ناپایسته‌ها و ناپایسته‌ها منظور شده است. انسان نمی‌تواند بدون اختیار کسی را به چیزی راضی کند. و صنعت یا حرفه‌ای را به او یاد دهد. همه مراکز تعلیم و تربیت در سراسر جهان نشانه و پرچم اختیار آدمی است.

اختیاری هست در ما ناپدید
 اوستادان کودکان را می‌زنند
 هیچ گویی سنگ را فردا بیا
 هیچ عاقل مر کلوخی را زند
 چون دو مطلب دید آید در مزید
 آن ادب سنگ سیه را کی کنند
 وز نیایی من دهم بد را سزا؟!
 هیچ با سنگی عتابی کس کند؟

(دفتر پنجم، ۳۰۰۸_۳۰۰۵)

کشش به سوی خوبی و بدی، دلیل اختیار است:

میل به خوبی و بدی و انتخاب یکی از آن دو و ارتکاب به هر دو در زمان‌های مختلف، توبه از بدی و گرایش به خوبی، همه بیانگر اختیاری بودن این امور است.

مولوی با توجه به آیات قرآن کریم گفته است: خداوند فرشته و شیطان را دو دعوت کننده قرار داده است که هر دو انسان را به سوی خویش می‌خوانند. عده‌ای ندای فرشته را لبیک می‌گویند و عده‌ای دیگر به شیطان پاسخ مثبت می‌دهند. هر دوی اینها به اصطلاح مولوی از - تتمه اختیار - هست.

یعنی اختیار، ابعاد گوناگون دارد که وجود ملک و دیو به یکی از ابعاد اختیار او مربوط می‌شود.

دیو گوید ای اسیر طبع و تن
 عرضه می‌کردم نکردم زور من



و آن فرشته گویدت من گفتمت
 آن فلان روزت نگفتم من چنان
 ما محب جان و روح افزای تو
 این زمانت خدمتی هم می‌کنیم
 آن گروه بابات را بوده عدی
 آن گرفتی آن ما انداختی
 مخلص این که دیو و روح عرضه‌دار
 اختیاری هست در ما ناپذیر

که ازین شادی فزون گردد غمت
 کی از آن سویست ره سوی چنان
 ساجدان مخلص بابای تو
 سوی مخدومی صلایت می‌زنیم
 در خطاب اسجدوا کرده ابا
 حق خدمت‌های ما نشناختی
 هر دو هستند از تتمه اختیار
 چون دو مطلب دید آید در مزید

(دفترپنجم، ۳۰۰۵_۲۹۹۲)

مولوی یکی از دلایل مختار بودن را اوامر و نواهی قرآن دانسته و می‌گوید:

جمله قرآن امر و نهی است و وعید
 هیچ دانا هیچ عاقل این کند
 که بگفتم که چنین کن یا چنان
 عقل کی حکمی کند بر چوب و سنگ
 کای غلام بسته دست اشکسته پا
 امر کردن سنگ مرمر را که دید
 با کلوخ و سنگ خشم و کین کند
 چون نگرید ای موات و عاجزان
 عقل کی چنگی زند بر نقش چنگ
 نیزه برگیر و بیا سوی وغا

(دفترپنجم، ۳۰۳۰_۳۰۲۶)

توبه و تردید از دلایل اختیار است:

توبه انسان از کارهای زشت و بازگشت به سوی نیکی‌ها بهترین دلیل بر اختیار آدمی است. زیرا توبه در جایی معنی دارد که آدمی در انجام یا ترک کاری مختار بوده باشد. جایی که وظیفه‌اش ترک بوده، مرتکب شده و آنجا که وظیفه‌اش انجام بوده ترک کرده باشد.

و آن پشیمانی که خوردی ز آن بدی
 گر نبودی اختیار این شرم چیست
 زجر استادان و شاگردان چراست
 ور تو گویی غافل است از جبر او
 هست این را خوش جواب ار بشنوی
 حسرت و زاری‌گه بیماری است
 آن زمان که می‌شوی بیمار تو
 می‌نماید بر تو زشتی گنه
 عهد و پیمان می‌کنی که بعد از این
 ز اختیار خویش گشتی مهتدی
 وین دریغ و خجلت و آزر چیست؟
 خاطر از تدبیرها گردان چراست
 ماه حق پنهان شد اندر ابر او
 بگذری از کفر و در دین بگروی
 وقت بیماری همه بیداری است
 می‌کنی از جرم استغفار تو
 می‌کنی نیت که باز ایم به ره
 جز که طاعت نبودم کارگزین

(دفتر اول، ۶۲۹_۶۲۲)

انتخاب و اختیار، دلیل نفی جبر است:

اختیاری کرده‌ای تو پیشه‌ای
 ورنه چون بگزیده‌ای آن پیشه را
 چون که آید نوبت نفس و هوا
 چون برد یک حبه از تو یار سود
 چون بیاید نوبت شکر نعم
 دوزخت را عذر این باشد یقین
 کاختیاری دارم و اندیشه‌ای
 از میان پیشه‌ها ای کدخدای؟
 بیست مرده اختیار آید تو را
 اختیار جنگ در جانت گشود
 اختیارت نیست وز سنگی تو کم
 کاندین سوزش مرا معذور بین

(دفترپنجم، ۳۰۷۴_۳۰۶۹)



ارزش اعمال در اختیاری بودن آنهاست:

از نظر مولوی کرامت انسانی در پرتو انتخاب عبادت اوست. در حالی که سایر موجودات از قبیل جهاد و نبات و حیوان و ملک عبادتشان اختیاری نبوده بلکه فطری و جبری است. به همین دلیل آنها به کرامت انسان نائل نیامده‌اند.

اختیار آمد عبادت را نمک	ورنه می‌گردد به ناخواه این فلک
گردش او را نه اجر و نه عتاب	که اختیار آمد هنر وقت حساب
جمله عالم خود مسح آمدند	نیست آن تسبیح جبری مُزدمند
تیغ در دستش نه از عجرش بگن	تا که غازی گردد او یا راه‌زن
زانک کرّما شد آدم ز اختیار	نیم زنبور عسل شد نیم مار
آدمی بر خنک کرّما سوار	در کف در کش عنان اختیار
در جهان این مدح و شباهش و زهی	زاختیارات و جفاظ آگهی

(دفتر سوم، ۳۲۹۶_۳۲۸۷)

دلایل مولوی در رد جبر:

جبر تو خفتن بود در ره مخسب	تا نبینی آن در و درگه مخسب
هان مخسب ای کاهل بی اختیار	جز به زیر آن درخت میوه دار
جبر و خفتن در میان رهزنان؟	مرغ بی هنگام کی یابد امان؟

(دفتر اول، ۹۴۶_۹۴۴)

مولوی با تشریح آزادی انسان و این که جبر امری است القا شده از سوی شیاطینی که جز گسترش شر و فساد مأموریتی ندارند، تأکید می‌کند که آدمی باید بصیرت خویش را پاس بدارد و از تنبلی و کاهلی بپرهیزد، زیرا که همین کاهلی او را به بند جادوگران و سحره مزدور فرعونیان زمان خواهد افکند:

جبر باشد پر و بال کاملان	جبر هم زندان و بند کاهلان
--------------------------	---------------------------

(دفتر ششم، ۱۴۴۲)

انسان خردمند هرگز به اشتباه نمی‌افتد و دیدگاه جبری بعضی، او را نمی‌فریبد.	آب مومن را و خون مرگبر را همان
همچو آب نیل دان این جبر را	بال، بازان را سوی سلطان برد
بال، بازان را سوی سلطان برد	بال، زاقان را به گورستان برد

(همان، ۱۴۴۴_۱۴۴۳)

ظرافت‌های نهفته در جریانات و سنت‌های خداوند، بیداری خردمندان را در پی دارد و غافلان را در نادانی و جبرنگاری خودخواسته- ای فرو خواهد برد.

عدل قسام است و قسمت کردنی است	این عجب که جبرنی و ظلم نیست
جبر بودی کی پشیمانی بدی	ظلم بودی کی نگهبانی بدی

(دفتر چهارم، ۱۶۴۴_۱۶۴۳)

مسلماً با ملاک‌ها و معیارهایی که انسان برای شناخت حق و باطل دارد، به خوبی قادر به تشخیص حق از باطل است و آنچه بر سر او می‌آید از خود اوست و هیچ کس جز خود او مقصر نیست.

بای داری چون کنی خود را تو لنگ	دست داری چون کنی پنهان تو چنگ
--------------------------------	-------------------------------

(دفتر اول، ۹۳۴)

از جایی که فکر و ذهن آدمی بسیار بازیگر و فریبکار است پیوسته آدمی را می‌فریبد و بازی می‌دهد و از جایی که انسان آزاد است و مختار، گاهی به سرانجام پاره‌ای از کردار خود در قبال آزادی نمی‌اندیشد، دچار تناقض می‌شود و تناقض می‌گوید و با آن که آزادی را به خوبی درک می‌کند به جبری‌گری می‌گراید و فراموش می‌کند که او مطلقاً آزاد بود.

هر که ماند از کاهلی بی شکر و صبر	او همین داند که گیرد پای جبر
----------------------------------	------------------------------



اول قصه مکر خرگوش

هر که جبر آورد خود رنجور کرد
تا همان رنجوریش در گور کرد
خالقی که اختر و گردون کند
امر و نهی جاهلانه چون کند؟

(دفتر اول، ۱۰۷۲-۱۰۷۰)

آنان که با وجود جبر قائل به تکلیف دینی و الهی شده‌اند، در واقع به عبث بودن امر و نهی اقرار کرده‌اند. زیرا انسان غیرمختار همانند جامدات بوده و امر و نهی جامدات غیر از جهل و لغو معنی دیگری ندارد.

مولوی می‌گوید شما جبرگرایان، از چاله درآمدید و به چاه افتادید. خواستید با نفی اختیار از آدمی و منحصر داشتن آن در ذات باری تعالی، قدرت بی‌حد خدا را اثبات کنید و تنها او را مختاری علی‌الاطلاق معرفی کنید، ندانستید که با فکر جاهلانه خود، خدا را به جهل متصف ساختید که بدتر از اثبات اختیار به غیر خداست.

احتمال عجز از حق راندی	جاهل و گیج و سقیهش خواندی
عجز نبود از قدر ورگر بود	جاهلی از عاجزی بدتر بود
غیر حق را گز نباشد اختیار	خشم چون می‌آیدت بر جرم‌دار
چون همی خایی تو دندان بر عدو	چون همی بینی گناه و جرم او؟

(دفتر پنجم، ۳۰۴۰-۳۰۳۲)

نتیجه‌گیری:

از منظر نهج‌البلاغه آزادی و آزادگی، رها شدن از تعصبها و وابستگی‌ها و تعلقات دنیایی و درجه‌ای بالاتر برای وارستگان واقعی، حتی وارستگی از تعلقات اخروی و عروج انسان به تکامل و سعادت است، و تقوای الهی هم کلید هر گونه آزادگی و وارستگی است، علی‌(ع) مولی‌الموالی و مولی‌المتقین است و آزاد کننده و رهایی بخش هر کسی که به او اقتدا کند.

راز آزادی از منظر نهج‌البلاغه، آزاد شدن انسان از هواهای نفسانی و از معصیت خداوند است و تقوی یعنی مخالفت با هرگونه خواهش‌های نفسانی چه در بعد شخصی و چه در بعد اجتماعی آن و متقی رها از طمع و حرص به تعلقات دنیا و عدم دلبستگی به جاه و مقام و مکننت و مال است چرا که علی (ع) که «مولا»ست خود چنین بوده است و در یک کلام راز آزادی و آزادگی، علی‌گونه و علی‌وار بودن است.

جولان ذهنی مولوی از یک طرف و پیچیده بودن مسئله جبر و اختیار از طرف دیگر باعث شده است که وی در شرایط متفاوت مواضع متفاوتی داشته باشد. از این رو عده‌ای او را جبری و عده‌ای دیگر اختیاری معرفی کرده‌اند. حقیقت مطلب این است که مولوی نه جبری است و نه اختیاری محض (تفویض) بلکه او پیرو مکتب وسط و اعتدال بوده و به پیروی از قرآن کریم که هم آیات جبری دارد و هم اختیاری، وی نیز اشعار مشعر به جبر و اشعار مشعر به اختیار دارد.

"آیات مربوط به جبر را نمی‌توان دال بر جبری بودن مولوی گرفت؛ زیرا بعد از نابودی کامل نفس اماره و تحقق روح الهی در بشر است که فعل آدمی رنگ قدسی می‌گیرد تا جایی که نفس اماره از طریق اندامهای جسمانی عمل می‌کند و در تاریکی خود جرقه اعمال نیک را خاموش می‌کند. شخص، مسئول اعمال خویش است. این اعمال یا به عبارتی تقابل دیالکتیکی نفس و روح به امر قدسی منسوب نیست. تنها اعمال کسی که نفس اماره را کشته‌اند و فقط عامل نفس ناطقه‌اند مجری امر الهی‌اند" (چیتیک و دیگران، ۱۳۸۶:ص ۲۵۴)

"شهود جباری حق در نزد عارف تجربه مجبوری نیست، شهود معیت حق است در واقع مشاهده عجز خود بر فعل و ترک، انسان را به نفی قدرت از خویش وای می‌دارد اما شهود معیت حق او را از آنکه ترک و فعل خود را همچون فعل و حرکت سنگ و جماد تلقی کند مانع می‌آید و بدین گونه مفهوم جبر و اختیار در تعلیم مولانا به تعادل می‌رسد" (زرین کوب ۱۳۸۶:ص ۲۷۷)

مولوی آزادی انسان را از بنیاد و اساس بررسی می‌کند و معتقد است که این موهبت الهی است و هیچ کس حق ندارد به حریم آن تجاوز کند. بنابراین تمام جباران و مستبدان تاریخ با بی‌خردی تمام در مقابل این موهبت الهی ایستاده‌اند.

منابع و مأخذ:

چیتیک و دیگران، ویلیام/میراث مولوی/ترجمه مریم مشرف/تهران نشر سخن/۱۳۸۶



- _ صبحی صالح/نهج البلاغه/قم/۱۴۱۴
- _ فروزانفر، بدیع الزمان/شرح مثنوی شریف/تهران/۱۳۹۰
- _ فیض الاسلام، علی نقی/ترجمه و شرح نهج البلاغه/موسسه چاپ و نشر تایفات فیض الاسلام/تهران
- _ مطهری، مرتضی/آزادی معنوی/تهران/نشر صدرا/نشر صدرا/۱۳۷۲
- _ مولوی، جلال الدین/تصحیح نیکلسون/تهران/نشر توس/۱۳۷۵
- _ همایی، جلال الدین/ادو رساله در فلسفه اسلامی/چاپ دوم/تهران/موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران/۱۳۸۱
- _ هاشمی، سید محمد/حقوق اساسی جمهوری ایران/تهران/نشر میزان/زمستان ۱۳۸۶



